

تبیین جامعه‌شناختی انقلاب اسلامی ایران^۱

مسعود کمالی / ترجمه دکتر محمدسالار کسرایي*

چکیده

مقاله حاضر ترجمه فصل نهم کتاب «مسعود کمالی» تحت عنوان *ایران انقلابی* است. مسئله اصلی کتاب، یافتن پاسخی برای این پرسش است که چرا روحانیت ایران در انقلاب مشروطیت با وجود سستی بودن جامعه و آماده بودن شرایط، توانست قدرت سیاسی را در دست گیرد. ولی در سال ۱۳۵۷ درست زمانی که به نظر می‌رسید، ایران در راه مدرن شدن گام‌هایی برداشته است، توانست قدرت را از آن خود کند. این کتاب، تحلیلی است از این مسئله که طی سده اخیر روحانیت چگونه توانسته است رهبری جامعه مدنی را به عهده گیرد و از طریق آن به حیات حکومت پهلوی پایان دهد و موفق به تشکیل جمهوری اسلامی شود. فصل نهم کتاب به بررسی علل و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی اختصاص دارد. نویسنده نقش پراهمیت علما، بی‌طرفی ارتش و حمایت طبقات مردم محروم از انقلاب را مهم‌ترین علل پیروزی انقلاب دانسته و در ادامه مباحث خود، از روند نهادسازی و چگونگی تثبیت جمهوری اسلامی بحث کرده است. لازم به ذکر است که ترجمه این متن به معنای قبول آرا و عقاید نویسنده نیست، بلکه صرفاً اطلاع از نظریاتی است که درباره انقلاب اسلامی ایران ابراز شده است.

روند انقلاب اسلامی، بیانگر روند بازسازی اجتماعی - سیاسی نقش هدایت‌گر علما در

جامعه مدنی ایران بود. علما طی بیش از پنجاه سال دوره نوسازی اقتدارگرایانه خاندان پهلوی به گونه‌ای روزافزون به حاشیه رانده گردیده و از جایگاه برجسته خود در جامعه مدنی به پایین کشیده شده بودند. آن‌ها بخش اعظم نفوذ اجتماعی خود را از دست داده بودند. روحانیون از فرصت تاریخی منحصر به فردی که انقلاب برای بازیابی جایگاه رهبری آن‌ها در جامعه مدنی پدید آورد، سود جستند. البته روحانیون تنها خواهان آن نبودند که رهبران جامعه مدنی شوند؛ بلکه می‌خواستند قدرت سیاسی را نیز به دست گیرند و از دستگاه حکومتی برای بازسازی جامعه براساس عقایدی جدید مبنی بر نظام جهانی اسلامی استفاده کنند. انقلاب اسلامی، انقلابی بود که در دوره‌ای نوین و در جامعه‌ای جدید صورت می‌گرفت. بنابراین، روحانیون برای کسب مشروعیت و پذیرش نزد جامعه مدنی ایران نوین ناگزیر از سازگاری عقاید مطلقاً مذهبی خود با مفاهیم تازه‌تر بودند. اصطلاحات جدید همچون «جمهوری»، «مجلس» و «مجمع قانون اساسی» از جمله شعارهایی بودند که روحانیون برای دستیابی به مشروعیت سیاسی در جامعه مدنی ایران به کار می‌بردند. سازش‌های سیاسی و نمایش تحمل گروه‌های سیاسی رقیب، نظیر کمونیست‌ها، اصول سیاسی دیگری بودند که روحانیون با مهارت به بهره‌برداری از آن‌ها پرداختند. آن‌ها در جریان انقلاب به گروه اجتماعی عمده‌ای در جامعه مدنی برخوردند که بسیاری از سایر گروه‌های سیاسی مخالف حکومت و نیز حاکمیت از آن غافل بودند، یعنی «خلع یدشدگان» (Dispossessed). با سیاسی شدن خلع یدشدگان، ابزاری بسیار راهبردی در اختیار آنان قرار می‌گرفت که می‌توانستند جایگاه رهبری خود را چه در جامعه مدنی و چه در انقلاب بازیابند. روند انقلاب، که از طریق آن روحانیون قادر شدند جایگاه رهبری خود را در جامعه مدنی بازیابند و به رهبران انقلاب مبدل شوند، موضوعی است که این نوشتار، آن را بررسی خواهد کرد.

اتحاد میان علما و گروه‌های متوسط شغلی

وابستگی متقابل بازاری‌ها و روحانیون عاملی تعیین‌کننده در شرایط و تحولات اجتماعی - سیاسی ایران، چه در انقلاب مشروطه و چه در انقلاب اسلامی به شمار می‌آید.^۲ در نهضت مشروطه سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۹، اتحاد میان روحانیون و بازاری‌ها به سوی کاهش قدرت سلطنت و محدودیت نفوذ خارجی‌ان در زندگی اقتصادی جامعه، که در طول تاریخ همواره کنترل

بازارها را در دست داشته‌اند، سوق داده شد. در آن زمان نه روحانیون و نه بازاریان - و نه حتی لیبرال‌های مدرن - هیچ‌کدام به فکر نابودی سلطنت نبودند یا اصولاً از نظر سیاسی آمادگی این کار را نداشتند و البته بازاریان، به‌مثابه گروه عمده اجتماعی در شهرها، تنها در تکاپوی اصلاحات سیاسی بودند، و نه دگرگونی‌های انقلابی. در قیام دهه ۱۹۷۰، جهت‌گیری آنان به سوی برکناری شاه و برچیدن نظام سلطنتی بود، و آوا و رهبری پرجذبه این جنبش از آن روحانیان بود. این روحانیون نظریه‌ای داشتند مبنی بر حکومتی جای‌گزین سلطنت، و به زبانی سخن می‌گفتند که برای خیل عظیم توده‌های مردم در نواحی شهری قابل فهم بود. لیبرال‌ها در جنبه ملی (National Front) و نهضت آزادی ایران (Liberal Movement of Iran / LMI) نمی‌توانستند نظریه‌ای مستقل یا جای‌گزینی واقع‌بینانه برای قدرت سیاسی مردمی عرضه کنند (دست‌کم جای‌گزینی که در آن، ارتش جایگاهی نداشته باشد).

بازاریان برای بازگرداندن روحانیون و ایفای نقش در روند انقلاب، دلایل سنتی مذهبی و اقتصادی خاص خود را داشتند. چنان‌که پیشتر یادآور شدیم، از همان آغاز ظهور اسلام، ارتباطات و وابستگی‌های نزدیکی میان بازاریان و علما وجود داشت.^۳ در آغاز انقلاب اسلامی، بازاریان با گروه عمده اجتماعی - اقتصادی قدرتمندی مواجه شدند، یعنی با همان سرمایه‌داران جدیدی که بیش از ۸۵ درصد شرکت‌های عمده بخش خصوصی را در کنترل خود داشتند؛ این شرکت‌ها در زمینه‌های صنعت، بانک‌داری، تجارت خارجی، بیمه و ساخت و ساز شهری فعالیت می‌کردند (یعنی، سرمایه‌داری نوین بزرگ‌مقیاس). شاه، این گروه را در برنامه‌های نوسازی و توسعه خود حمایت می‌کرد. سیاست‌های حکومت در جهت منافع این گروه سمت و سو می‌یافت و توسعه آن را تسهیل می‌کرد، و در این میان به شرایط و آینده بازاریان کمتر توجه می‌شد.

منابع بی‌شمار نارضایتی و خشم علیه سیاست‌های حکومت شاه و نخبگان صنعتی و کارفرمایان جدید که به منافعشان کمک شده بود، در میان گروه‌های شغلی متوسط سنتی (و نزد بازاریان بیش از سایرین) به چشم می‌خورد. آن‌ها به تدریج از عرصه تجارت عمده‌فروشی بیرون رانده می‌شدند؛ بر اثر تأسیس شبکه‌ها و بازارهای خرده‌فروشی جدید در معرض تهدید بودند؛ مجوزهای صادرات برای کارآفرینان مدرن صادر می‌شد. این اوضاع در مجموع به از دست رفتن اعتبار اقتصادی و اجتماعی بالقوه، افزایش رقابت با کارآفرینان مدرن و تمرکز روزافزون قدرت

اقتصادی در دست افرادی معدود، منجر شد. از این گذشته، اقدامات ناشیانه شاه برای کنترل نظام اقتصادی با ایجاد قوانین و مقررات جدید تأثیرگذار بر نظام اقتصادی با آثاری منفی بر بازار همراه بود. برای نمونه، طی دهه ۱۹۷۰، هنگامی که فشارهای تورم شدت گرفت، شاه از راه‌هایی مبادرت به کنترل قیمت‌ها کرد که به بازاریان خرده‌پاتر آسیب می‌رساند. این دسته از بازاریان، در نتیجه اقدام ظالمانه حکومت علیه آن‌ها، به زندان می‌افتادند، جریمه و به نوعی از زادگاهشان تبعید می‌شدند.

به‌رغم برنامه‌نوسازی شاه، بازار همچنان بر بخش بزرگی از اقتصاد داخلی ایران تسلط داشت. همان‌طور که قبلاً گفته شد، بازاریان نیمی از تولید صنایع دستی کشور، دو سوم تجارت خرده‌فروشی و سه چهارم تجارت عمده را در کنترل خود داشتند. بازار همچنین به تأمین بودجه بسیاری از فعالیت‌های مذهبی، حوزه‌های علمیه و محل‌های تجمع همچون حسینیه‌ها، مساجد، مدارس مذهبی، مراسم سوگواری و مهم‌تر از همه برگزاری مراسم محرم و سفرهای زیارتی کمک می‌کرد....

در پی سیاست‌های «نوسازی / توسعه شاه»، بازاریان تا حد زیادی به روحانیون نزدیک شدند. این سیاست خواسته یا ناخواسته، آن‌ها را به حاشیه می‌راند: قدرت و وجهه سنتی روحانیون را از طریق غیرمذهبی کردن مدارس، دولت و زندگی عمومی تضعیف می‌کرد؛ به تشویق «توسعه سرمایه‌داری بزرگ‌مقیاس» در حیطه صنعت، بانک‌داری و تجارت خارجی می‌پرداخت و در این میان به پیوندهای سنتی اقتصادی و مذهبی که بازار به منزله نهاد اجتماعی اسلامی نمایانگر آن بود، توجه کمتری می‌شد. بازار ایران نه تنها تأمین‌کننده حمایت اقتصادی راهبردی برای روحانیون طی روند انقلاب بود، بلکه محل جلسات و اماکن اختفا از پلیس شاه را نیز برای آن‌ها مهیا می‌کرد.

همچنین، روحانیون مبادرت به ایجاد اتحادی میان خود و گروه‌های شغلی متوسط نوین کردند (از آن جمله متخصصان، مدیران رده متوسط، گروه‌های کارمندی و...) که تا آن زمان نمایندگان جبهه ملی و نهضت آزادی ایران به‌شمار می‌آمدند. البته شاید این اتحاد در بافت مخالفت عمومی با شاه بدیهی به نظر می‌رسید، به‌ویژه از زمانی که جهت‌گیری روحانیون به سمت سیاست نوین و حکومت پارلمانی شکل گرفت.

اتحاد روحانیون با جبهه ملی و نهضت آزادی، زمینه را برای متقاعد کردن کشورهای غربی به

پی‌گیری مقاصد دموکراتیک فراهم آورد. این اتحاد همچنین در بی‌طرفی ارتش نقش مهمی ایفا می‌کرد. براساس همین اتحاد و راهبرد بود که «مهندس بازرگان» نخستین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران شد. گرچه یک‌سال بعد در جریان اشغال سفارت ایالات متحده، برکنار شد و روحانی دیگری به نام [شهید] باهنر جای او را گرفت که بعدها جای خود را به [شهید] رجایی داد. گروه‌های شغلی متوسط جدید، با آن‌که از بسیاری جهات از برنامه‌نویس‌های شاه سود می‌جستند، اما امکانات صرفاً محدودی برای پیشرفت یا حفظ منافع خود داشتند. آن‌ها از ایفای نقشی در خور تحصیلات و شأن خویش، در زندگی عمومی و فرایندهای سیاسی محروم شده بودند. همچنین، طی سال‌های دهه ۱۹۷۰ بر اثر تورم، اختلاف میان سطح درآمد و سطح زندگی، تهدیدکننده می‌شد. اما در مقابل حکومتی استبدادی، کمک چندانی برای حل این مشکل از آن‌ها ساخته نبود. آن‌ها باید بین پذیرش هر سرنوشتی که سیاست‌های (اغلب مستبدانه) شاه بدان می‌انجامید و تلاش برای تغییر سیاست‌های شاه یکی را برمی‌گزیدند. آن‌ها از راه‌های گوناگون، نظیر انتشار بیانیه‌های مکتوب، که درباره گروه‌های حرفه‌ای و دانشگاهی سازمان‌دهی می‌شد، به اعتراض می‌پرداختند. بعدها، بسیاری از افراد به این تجمع‌ها و تظاهرات خیابانی پیوستند، چنان‌که درباره بسیاری از دانشجویان وضع بدین‌گونه بود.

گروه‌های گوناگونی از مخالفان، [امام] خمینی را پیش از انقلاب پذیرفتند. آن‌ها با تقدیر از اهمیت سیاسی [امام] خمینی و نقش او به‌مثابه رهبری سیاسی، به پاریس رفتند و با او دیدار کردند. [امام] خمینی مخالف شاه بود، علت این امر تا حدودی بدین خاطر بود که او فردی «پاک» و میرا از آلودگی‌ها بود (و این امر به‌مثابه مبنایی برای اعتبار و اقتدار در جوامع مسلمانان ارزش مهمی به شمار می‌آید). برای مثال، او هیچ‌گاه با «شیطان» سازش نمی‌کرد. همچنین، او با ایجاد پیوندی میان مفهوم «حکومت دینی» و سیاست نوین مردمی، اندیشه سیاسی جدیدی به وجود آورد که روحانیون را برای مشارکت در عرصه‌ها و فرایندهای نوین سیاسی و بیرون راندن سایر گروه‌ها و رقبای بالقوه‌ای که در بافت ایران دهه ۱۹۷۰ فاقد اندیشه‌های جالب یا انقلابی بودند، هدایت می‌کرد و به فعالیت وامی‌داشت. این ایده توانمند نوآورانه سرانجام به سایر کشورهای اسلامی (و از آن میان با آثاری قابل مشاهده، به کشورهای الجزایر، مصر، و ترکیه) صادر شد. انقلاب اسلامی براساس نظریه [امام] خمینی مبنی بر «حکومت فقه‌های اسلامی» (یا همان

حکومت ولایت فقیه) نهادینه شد و گسترش یافت.

بی طرفی مؤثر ارتش

در نتیجه همکاری لیبرال‌ها و روحانیون در سال‌های نخست انقلاب (و حمایت ایالات متحده آمریکا در مخالفت این کشور با کمونیست‌ها و چپ‌گرایان و پشتیبانی آن از لیبرال‌ها و روحانیون)، درست در آخرین روزهای درگیری انقلاب، ارتش اعلام بی طرفی کرد. این موضوع ضمن این‌که به انتقال صلح‌آمیز قدرت از شاه به دولت جدید «بازرگان» سهولت بخشید، بدین معنی بود که همه منابع قدرت به آسانی در دسترس نبودند و نیز این‌که تنها بخش مشخصی از بسیج و درگیری سیاسی بر لبه تیغ قرار داشتند و نه سایرین.

دلیل آن‌که چرا ارتش بسیار مدرن و نیرومند در تکاپوی قدرت حکومت، موضع بی طرفی اختیار کرد، با پنج عامل مهم توجیه می‌شود:^۴

۱- وجود دستگاه کنترل امنیتی بسیار کارآمد در درون ارتش،

۲- وفاداری ارتش به شاه به منزله فرمانده کل قوا،

۳- بحران مشروعیت،

۴- حرفه‌ای شدن ارتش،

۵- مذاکره و مصالحه ثمربخش با شورای انقلاب.

در توضیح هریک از عوامل مذکور نکات زیر قابل یادآوری است:

(۱) پس از کودتای شاه در سال ۱۹۵۳، شاه برای حذف هرگونه احتمال نفوذ چپ‌گرایان در ارتش به کمک سازمان سیا به ایجاد سازمان امنیت بسیار کارآمدی به نام «رکن دو» در داخل ارتش پرداخت. ترس از کمونیسم نزد شاه و ایالات متحده آمریکا، به‌طور کلی به سیاست کنترل امنیتی بر افسران ارتش جهت داد و بدان سر و سامان بخشید. نه فقط افسران بلکه خانواده‌هایشان نیز کنترل می‌شدند. آشنایی یک افسر ارتش با فعالان چپی یا سیاسی امکان داشت به بهای از دست دادن شغل، یا دست‌کم، پایان یافتن کار او در ارتش تمام شود. کنترل مؤثر کارکنان باعث حذف هرگونه احتمال کودتا از داخل ارتش شد.

(۲) شاه، ارتش مدرن ایران را سازمان‌دهی و تقویت می‌کرد و با نیروهای ارتش، به‌ویژه افسران رده بالای آن، همانند خاندان سلطنتی رفتار می‌نمود و به بسیاری از آن‌ها منافع اقتصادی

و اجتماعی ویژه‌ای اختصاص می‌داد. در نتیجه، ارتش به‌خصوص نسبت به شاه وفادار بود. افزون بر این، تبلیغات ایدئولوژیک، تصویری ساختاری از شاه ایجاد می‌کرد، چنان‌که گویی شاه همانا ستون اصلی ثبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است.

(۳) ارتش سلطنتی نام مناسبی برای نیروهای ارتش ایران به شمار می‌آمد. ارتش جزو لازم درجه سلطنت‌طلبان ایران بود. این گفته بدین معنی بود که بدون ارتشی قوی و وفادار، شاه نمی‌توانست به استقرار یا حفظ قدرت خود بپردازد. در عین حال، ارتش هم بدون شاه امکان نداشت که به چنان عامل قدرتمند و معتبری در جامعه ایران تبدیل شود. هنگامی که شاه در سی‌ام دسامبر ۱۹۷۸ «بختیار» را به نخست‌وزیری منصوب کرد و بدین ترتیب دولت نظامی «آزهار» جای خود را به دولت مدنی و اصلاح‌طلب «بختیار» داد، بحران واقعی ارتش آغاز گردید. برای رهبری ارتش آشکار شد که شاه با جبهه مخالفان به سازش رسیده است. در ژانویه ۱۹۷۹ شاه، ایران را به مقصد قاهره برای همیشه ترک گفت، ارتش مدرن و قدرتمند سلطنتی بدون فرمانده کل‌قوا (سمتی که شاه عهده‌دار آن بود) به حال خود رها شد. آن‌گاه این پرسش مطرح گردید که ارتش سلطنتی ایران بدون شاه چگونه عمل می‌کند. به عبارت مشخص‌تر، رهبری آن نامطمئن و مردد بود.

(۴) ارتش مدرن ایران را پهلوی اول یعنی رضا شاه تأسیس کرده بود و هدف از تأسیس آن تاحدی فراهم‌آوردن ابزاری برای غلبه بر مراکز قدرت داخلی کشور (مثلاً، به بند کشیدن بسیاری از رهبران قبیله‌ای) و ایجاد مملکتی مدرن با حکومتی متمرکز برای رویارویی با تهدید ناشی از انگلستان و اتحاد شوروی بود. رضا شاه همچنین در آرزوی بازپس‌گیری ایالت‌هایی از ایران بود که در جریان جنگ‌های ایران و روس در قرن نوزدهم به جنگ امپراتوری روسیه افتاده بود. پس از کناره‌گیری رضا شاه از سلطنت در سال ۱۹۴۱، پسرش محمدرضا شاه در پی نابودی ارتش در پایان جنگ جهانی دوم و با توجه به هجوم نیروهای متفقین به ایران، به بازسازی ارتش و حرفه‌ای کردن آن پرداخت. با درآمدهای نفتی هنگفت و کمک نظامی ایالات متحده آمریکا، شاه نیروهای مسلح را از ۱۲۰۰۰۰ نفر در سال ۱۹۵۳، به ۴۱۰۰۰۰ نفر و بودجه‌ای معادل ۷/۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۷ گسترش بخشید. در دهه ۱۹۷۰، بسیاری از افسران ایران یا در ایالات متحده آمریکا به تحصیل و کارآموزی پرداختند یا در ایران تحت آموزش افسران آمریکایی قرار گرفتند. ایران در آستانه انقلاب، ارتشی کارآموده و قدرتمند و یکی از معدود ارتش‌های کاملاً

مجهز جهان را در اختیار داشت. ارتش با دانش حرفه‌ای آموزش می‌دید و به‌ویژه، جهت‌گیری آن به سوی دفاع از کشور در برابر دشمنان خارجی بود. با این همه، آمادگی مقابله با مردم ایران را نداشت. همین موضوع تا اندازه‌ای توجیه می‌کند که چرا ارتش - به‌رغم دخالت در کشمکش‌های قدرت میان جبههٔ مخالف و شاه از تابستان ۱۹۷۸ تا فوریهٔ ۱۹۷۹ - همچنان متحد باقی ماند و توانست انتقال قدرت حکومتی را به‌مثابه راهی برای گریز از مقابله با غیرنظامیان و به‌منزلهٔ چاره‌ای برای حفظ اعتبار خود در قالب سازمانی حرفه‌ای بپذیرد؛ سازمانی که به دفاع از کشور در برابر دشمنان خارجی اختصاص یافته بود.

(۵) در سال ۱۹۷۸، هنگامی که با موفقیت‌های جنبش انقلابی همه چیز مهیای جابه‌جایی قدرت می‌شد، نقش ارتش به مسئله‌ای اساسی مبدل گردید. هدف از تماس‌های جبههٔ مخالفان با ارتش، بی‌طرف کردن آن و تأمین انتقال صلح‌آمیز قدرت بود. جبههٔ ملی و نهضت آزادی ایران، به نمایندگی از گروه‌های غیرروحانی در رهبری جبههٔ مخالفان، در پاییز ۱۹۷۸ با ارتش در تماس بودند. در ژانویهٔ ۱۹۷۹ [امام خمینی، «بازرگان»، رهبر نهضت آزادی ایران را به نخست‌وزیری منصوب کرد. روحانی بلندمرتبه‌ای به نام «آیت‌الله موسوی اردبیلی» برای به‌مصالحه رسیدن با ارتش و اطمینان از بی‌طرفی نیروهای نظامی، به مذاکرات بیشتری با رهبری ارتش پرداخت. نهضت آزادی ایران طرفدارانی در ارتش داشت که برای آن‌ها اعمال نفوذ در رهبری نیروهای مسلح را آسان‌تر می‌کردند. جبههٔ ملی و نهضت آزادی ایران آشکارا از مرکزیت ارتش ایران جانبداری می‌نمودند، اما آن را ارتش ایران (و نه ارتش شاهنشاهی ایران) می‌خواندند. آن‌ها از چپ‌گرایان که خواهان «نابودسازی ارتش شاه» بودند، انتقاد می‌کردند. این گروه در شورای انقلاب، حتی پس از انقلاب، به نمایندگان ارتش مبدل شدند. مذاکرات دربارهٔ متقاعدکردن اکثریت نیروهای مسلح برای بی‌طرف ماندن و فراهم نمودن امکان انتقال قدرت به جبههٔ مخالفان با موفقیت همراه شد.

سیاست ایالات متحده و خطر کمونیسم

موقعیت ایران که به‌لحاظ جغرافیای سیاسی، استراتژیک محسوب می‌شود، وجود منابع عظیم نفت در این کشور و تهدید تاریخی ایران از جانب روسیه (و بعدها اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی)، نه فقط ذهن نخبگان حکومت ایران را به خود مشغول می‌داشت بلکه بعدها فکر

و ذکر قدرت‌های غربی و به‌ویژه ایالات متحده آمریکا را نیز درگیر کرد. در دورهٔ پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحدهٔ آمریکا حتی در مشاوره با شاه و اعمال نفوذ در او، نقشی مستقیم داشت که به لحاظ نظامی و سیاسی دارای اهمیتی فراوان بود. این وضعیت زمینه‌ساز امکان در خاصی برای ایجاد فضای آزاد شد. (Liberalization) حاکمیت ایران و آغاز مقدماتی روند انقلاب در سال ۱۹۷۶، دولت «کارت» به‌قدرت رسید و شاه را برای ایجاد فضای آزاد در حکومت خود تحت فشار قرار داد. با ایجاد فضای آزاد، برخی از گروه‌های آزادی‌خواه همچون وکیلان، اعضای فعال حقوق بشر، شاعران و ناشران شهامت یافتند تا به سازمان‌دهی خود و انتقاد آشکار از حکومت بپردازند. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، طی دورهٔ ۱۹۷۷-۷۸ نیروهای غالب در میدان سیاسی کشور عبارت بودند از دو گروه مخالف یعنی جبههٔ ملی و نهضت آزادی ایران از یک‌سو، و مذهب‌یون از سوی دیگر، که البته این نیروی اخیر قادر به بسیج حمایت‌توده‌های مردمی در مخالفت با شاه بود.

به مجرد آن‌که اوضاع و احوال سیاسی ایران بسیار ناپایدار شد و به‌طور بالقوه حالت انقلابی پیدا کرد، قدرت‌های مهم خارجی نه تنها باصراحت به اظهار سیاست‌های خود در قبال بحران ایران پرداختند، بلکه کوشیدند تا در آن اعمال نفوذ کنند. اتحاد شوروی علیه روحانیون و در جانب‌داری از سلطنت قانونی دست به تبلیغات زد؛ آن‌ها از ظهور یک روحانی قدرتمند و ایجاد جمهوری اسلامی بیمناک بودند. ترکیه نیز حکومتی غیرمذهبی را ترجیح می‌داد. از سوی دیگر، ایالات متحدهٔ آمریکا، برای روحانیون در مقایسه با کمونیست‌ها یا سایر چپ‌گرایان، اولویت قائل بود. اما همه خواهان بی‌طرفی ارتش و روی کار آمدن حکومتی باثبات بودند. بدین ترتیب، بر سر ایجاد موازنه‌ای اجتماعی - سیاسی مبتنی بر بی‌طرفی ارتش، اجتناب از جنگ داخلی و استقرار حکومتی باثبات، توافق بین‌المللی به‌وجود آمد. یقیناً از آن‌جا که توافق جغرافیایی - سیاسی مذکور، در زمینهٔ عدم ایجاد دو دستگی در ارتش یا عدم مداخلهٔ ارتش، نقشی راهبردی ایفا می‌کرد، امکان بروز جلوه‌های روشننگری در انقلاب اسلامی را فراهم آورد.

روند انقلاب

انقلاب مدرن روندی است از درگیری میان نخبگان جدید همراه با توده‌های مردمی از یک‌سو و حکومتی انحصارگر در ادارهٔ حکومت، از سوی دیگر. این درگیری را نخبگان خاصی

امام] هدایت می‌کردند. انقلاب ۱۹۷۹ روندی بود که با شورش اهالی ساکن در مناطقی خارج از «مناطق قانونی» تهران آغاز، و رفته رفته به قیامی سرتاسری در کشور مبدل شد و سرانجام خمینی و روحانیون دیگر را به قدرت رساند. طی روند انقلاب، دو گروه عمدهٔ نخبگان از نیروهای مخالف برای به دست گرفتن قدرت وارد عرصهٔ درگیری شدند که عبارت بودند از: روحانیون و جبههٔ ملی و نهضت آزادی ایران. در داخل حکومت، دست‌کم سه جانشین (آلترناتیو) احتمالی قدرت وجود داشت: شاه، ارتش، و لیبرال‌های وفادار به حکومت شاه (Liberal Loyalists).

اولین سال انقلاب ۱۹۷۷، مشتمل بر اقدامات شاه برای سرکوب شورش و فراهم آوردن امکان مجدد کنترل کامل اوضاع بود. در نیمهٔ دوم انقلاب در سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۷۸، شاه دیگر یک جانشین به‌شمار نمی‌آمد. لیبرال‌های وفادار به حکومت شاهنشاهی، ارتش، ائتلافی از جبههٔ ملی، نهضت آزادی ایران و روحانیت به رهبری [امام] خمینی، گروه‌هایی بودند که با یکدیگر بر سر به دست گرفتن قدرت حکومت رقابت داشتند.

چنان‌که پیشتر یادآور شدیم، ارتش نمی‌توانست در جریان انقلاب و نیز پس از آن، به‌طور مستقل عمل کند. تنها چند ماه پیش از پیروزی انقلاب بود که شاه با دولت نظامی «ژنرال ازهارى»، حکومت نظامی را به‌مثابه چارهٔ کار آزمود. این دولت نظامی نه‌چندان جدی، که غرض از آن یافتن مشروعیت قانونی بود، نمی‌توانست خود را با اوضاع و احوال حاکی از مخالفت و اعتراض روزافزون در سطح کشور وفق دهد. پس از سقوط «ژنرال ازهارى»، ارتش به دو جناح تقسیم شد؛ نخست، جناحی شامل کسانی که گروهی اقلیت را در داخل ارتش تشکیل می‌دادند و خواهان سرکوب قیام مخالفان با توسل به نیروی نظامی بودند، و جناح دیگر شامل کسانی که اکثریت داشتند و مصالحهٔ رسمی با مخالفان را (به‌مثابه بهترین راه برای نجات کشور) پذیرفته از بودند. در پی سقوط «ازهارى»، سلطنت‌طلبان لیبرال - (Liberal Royalists) طریق «شاهپور بختیار» آخرین نخست‌وزیر شاه - به‌قدرت رسیدند. اما آن‌ها صرفاً دولت موقت محسوب می‌شدند. در نتیجهٔ مصالحه با مخالفان براساس مذاکراتی که صورت گرفت، گروه اکثریت در ارتش، موضع بی‌طرفی اختیار کردند.

ارتش شاه، به‌منزلهٔ عاملی ثبات‌دهنده در این نقطهٔ بی‌ثبات جهان، برای غرب و به‌ویژه ایالات متحدهٔ امریکا اهمیت فراوانی داشت. حتی اتحاد شوروی از ثبات به‌بهای دگرگونی

انقلابی پشتیبانی می‌کرد. با بی‌طرف ماندن ارتش، جبهه مخالفان آزادی یافتند تا علیه دولت «بختیار» با قاطعیت عمل کنند و گروه اقلیت ضعیف در ارتش را که آماده اقدام نظامی علیه جبهه مخالفان انقلابی بود، درهم کوبند. در شرایط نبود حزب سیاسی رقیب یا رهبری غیرمذهبی، [امام] خمینی به یگانه‌جانشین قدرت شاه مبدل شد. در جریان انقلاب، قدرت فیزیکی نیروهای مخالف، یعنی مردمی که در خیابان‌ها به تظاهرات می‌پرداختند، عمدتاً به دو دسته تقسیم می‌شد: در یک‌سو گروه‌های شغلی متوسط مدرن و روشنفکران، که «مهدی‌بازرگان» را ضمانتی برای تمایل خود به اصلاحات سیاسی می‌دانستند، و در سوی دیگر، گروه‌های سنتی و حاشیه‌نشین شهرها و به عبارت دیگر توده‌های مردمی، که خواهان دگرگونی جدی و بنیادی اجتماعی-اقتصادی و سیاسی بودند و [امام] خمینی رهبر آشتی‌ناپذیر این دسته قلمداد می‌شد. این دسته دوم و به‌ویژه حاشیه‌نشین‌ها اکثریت نیروهای انقلابی و تندروترین آن‌ها را تشکیل می‌دادند.^۵

تا حد زیادی، روند انقلاب در مرحله پایانی آن به صورت گفت‌وگوی سیاسی و درگیری سیاسی تحقق یافت، بی‌آن‌که در حد وسیعی از نیروهای مسلح سازمان‌یافته، از آن استفاده شده باشد (یعنی بدون بروز جنگ داخلی و غیره). مردم بسیج شدند، تعارض گفت‌وگوها شکل گرفت، مذاکراتی تحقق یافت و نظمی (یا چندین نظم) مبنی بر مذاکرات پدید آمد، اما این روحانیون بودند که با پشتیبانی نیروهای حاشیه‌نشین تا حد زیادی برتری یافتند. بسیج حاشیه‌نشین‌ها عاملی اساسی به‌شمار می‌آمد.

بدین ترتیب، ماجرای انقلاب اسلامی، ماجرای رقابتی است میان نخبگان برای کسب مشروعیت و حمایت مردمی در اوضاع و احوالی که هر چند فاقد خشونت نبود، اما تا حد زیادی عاری از نظامی‌گری بود. روحانیت به رهبری [امام] خمینی در برابر سایر نخبگان احتمالی از جمله ملی‌گرایان و لیبرال‌ها به پیروزی رسید. در این تصویر چپ‌گرایان جایی نداشتند: آن‌ها از پیش ضعیف محسوب می‌شدند و از نظر ارتش یا از دیدگاه ایالات متحده آمریکا مجموعه‌ای ناپذیرفتنی بودند و احتمال نمی‌رفت که در درازمدت از متحدان روحانیون باشند. ملی‌گرایان و لیبرال‌ها فرصت و تمایلی برای بسیج حمایت سیاسی مردمی در میان جمعیت‌های شهری نداشتند. چنان‌که پیشتر هم گفته شد، دید آن‌ها از جامعه نیز به گونه‌ای نبود که قادر باشد در میان توده‌های مردم فقیر ایران حمایت چشمگیری به‌دست آورد.

روند انقلاب نه تنها روندی است مبنی بر نابودسازی نظم سیاسی قدیم، بلکه پی‌ریزی اجتماعی و سیاسی رهبری انقلاب و نهادهای آن را نیز دربرمی‌گیرد. آخرین و مهم‌ترین سال روند انقلاب شاهد همکاری فزاینده‌ای میان گروه‌های شغلی متوسط سنتی و مهاجران بود. مراکز اقتصادی ایجاد شده به منظور کمک به مهاجران، و در کنار آن اقداماتی برای دخالت دادن آن‌ها در تظاهرات سیاسی، به مهاجران دیدگاهی بخشید مبنی بر مشارکت در زندگی اجتماعی جدید و احساس تعلق به جامعه شهری. این دیدگاه با احساس بیگانگی آن‌ها در زندگی عمومی شهرها در تقابل اساسی بود و جلب حمایت آن‌ها از روحانیون حرکتی تعیین‌کننده محسوب می‌شد. اختلافات میان مقامات شهرداری و مهاجرت‌کنندگان از نواحی روستایی به شهرهای بزرگ و به‌ویژه تهران (ساکنان خارج از حوزه شهری)، زمینه‌ساز شتاب گرفتن روند انقلاب در سال ۱۹۷۶ شد که البته تا آن زمان هنوز زود به نظر می‌رسید. با ورود گروه‌های شغلی متوسط سنتی به صحنه انقلاب در ژانویه ۱۹۷۷، کمک‌هایی بسیار ضروری به این آشوب‌های خودجوش صورت گرفت.

در هفتم ژانویه، -اطلاعات- یکی از دو روزنامه اصلی ایران - مقاله‌ای با عنوان «ایران و ارتجاع سرخ و سیاه» منتشر کرد که جامعه قم را به شدت تکان داد. بازار، مغازه‌ها و مدارس مذهبی از جمله «حوزه علمیه قم» دست از کار کشیدند. حدود ۵۰۰۰ طلبه به خیابان‌ها ریختند و به تظاهرات علیه «حکومت یزیدی» پرداختند و خواستار بازگشت آیت‌الله خمینی شدند. تظاهرکنندگان با پلیس درگیر و بسیاری از آن‌ها کشته یا زخمی شدند. این نخستین گام در پی‌ریزی اجتماعی رهبری در انقلاب اسلامی بود. در روزهای بعد، [امام] خمینی مردم را به تظاهرات گسترده‌تری فراخواند. بسیاری از روحانیون برجسته خواستار آن شدند که «داریوش همایون» - وزیر اطلاعات - ضمن عذرخواهی رسمی بابت این مقاله، استعفا کند. [امام] خمینی که در عراق در تبعید به سر می‌برد، طلاب قم را «قهرمانانی که در برابر طاغوت ایستادگی می‌کنند»، نامید. او هرگونه اقدام در جهت مذاکره با «حکومت امریکایی شاه» را رد کرد و خواستار تظاهرات گسترده‌تر شد... . چهل روز پس از تظاهرات قم، بازارهای اصلی، مدارس مذهبی، مغازه‌ها و دانشگاه‌های بیشتر شهرهای بزرگ تعطیل کردند و در مساجد که روحانیون مجالس بزرگداشت شهدا را برگزار می‌نمودند، گرد هم آمدند. در تبریز مردم عزادار به خیابان‌ها هجوم آوردند و با پلیس درگیر، و بسیاری از آن‌ها کشته و زخمی و هشتصد نفر هم دستگیر

شدند. در تاریخ نوین ایران، این نخستین بار بود که «مردم عادی» تا این اندازه به علت شرکت در فعالیت‌های سیاسی علیه شاه دستگیر می‌شدند.

گروه‌های شغلی متوسط سنتی، مهاجران و روشنفکران در کنار یکدیگر در این شورش سیاسی علیه حکومت شرکت کردند. رهبران دینی و حتی رهبران جبهه ملی از همه مردم کشور خواستند تا با اجتماع در مساجد، چهلمین روز کشتار شهدای تبریز را که به رستاخیز تبریز (Tabriz Resurgence) معروف شد، گرمی دارند. در آن روز، مراسم یادبود شهدا در بسیاری از شهرستان‌ها و شهرها، با حمله به بانک‌ها، مهمان‌سراهایی مجلل، رستوران‌ها، مشروب‌فروشی‌ها، دفاتر حزب رستاخیز، خودروهای پلیس و مجسمه‌های پادشاهی، به خشونت گرایید. روحانیون، که در سازمان‌دهی تظاهرات مستقیماً شرکت داشتند، با استفاده از مساجد به مثابه محل اجتماع عزاداران و تظاهرکنندگان، رهبری خود را در قیام تقویت کردند. به مجرد آن‌که تظاهرکنندگان به عزاداری برای شهدای تبریز پرداختند، که اصولاً به همین منظور هم برپا شده بود، به یکباره شعارهای مطلقاً سیاسی نظیر «مرگ بر شاه» و «درود بر خمینی» که نشانگر گرایش آینده انقلاب و رهبری آن بودند، عمومیت یافتند.

محروران و افراطی شدن قیام

موارد مقابله مردم ساکن در «منطقه خارج از محدوده» شهرها با مقامات مسئول شهرداری در دهه ۱۹۷۰ فراوان بود. بین سال‌های ۷۷-۱۹۷۵، این مقابله‌ها شدت گرفت. در تابستان ۱۹۷۷، نخست‌وزیر وقت، «غلامرضا نیک‌پی»، شهردار تهران را برکنار کرد. «عاقلی» یادآور می‌شود که این برکناری در نتیجه نقش او در تخریب خانه‌های واقع در «منطقه خارج از محدوده» و مقابله او با مردم این نواحی صورت گرفت. «جواد شهرستانی»، شهردار بعدی تهران، اعلام کرد: خانه‌های «منطقه خارج از محدوده» که چندین سال قبل ساخته شده‌اند، تخریب نمی‌شوند. مقابله‌ها، اقدامات خودجوش مردم ساکن در «منطقه خارج از محدوده» به شمار می‌آمدند. در پاییز و تابستان ۱۹۷۷، در نواحی کاظم‌آباد، مجیدیه، شمیران‌نو و سایر نواحی، مقابله‌های متعددی در «منطقه خارج از محدوده» اتفاق افتاد. «پاکدامن» نمونه‌هایی از مقابله‌های این مردم با مقامات شهرداری را چنین ذکر می‌کند:

در اکتبر ۱۹۷۷، چندین هزار نفر از مردم در مقابل شهرداری فرح‌آباد اجتماع

کردند تا علیه تخریب خانه‌هایشان اعتراض کنند. آن‌ها از سکوت مقامات مسئول خشمگین شدند؛ شهرداری را به اشغال خود در آوردند، درها و پنجره‌ها را شکستند؛ و هر آن‌چه را که به دستشان می‌رسید، خراب کردند.

کانون مقاومت دیگر در سلیمانیه در نزدیکی نیروی هوایی قرار داشت که در آن‌جا مردم ضمن مقاومت، به مقابله با مسئولان شهرداری هم پرداختند و دست‌کم پنج خودروی شهرداری را به آتش کشیدند. در این درگیری، مردم به مسئولان شهرداری و سربازان حمله‌ور شدند، خودروهایی را آتش زدند و یک راننده بولدوزر را که دو نفر را زیر گرفته و کشته بود، به هلاکت رساندند. در خیابان ناصری (در ناحیه «منطقه خارج از محدوده») وقتی مسئولان آمدند تا خانه‌های مردم را خراب کنند، مردم آن‌ها را سنگباران کردند. «پاکدامن» یادآور می‌شود که:

در این‌جا [در «منطقه خارج از محدوده»] درگیری مردم و مسئولان شهرداری بسیار سریع به خشونت می‌گراید و در نتیجه مقاومت تهاجمی مردم در «منطقه خارج از محدوده»، حاکمیت سرکوبگر عقب‌نشینی می‌کند. این عقب‌نشینی، که در منطق حاکم بر نظام آریامهری [نظامی که شاه ایجاد کرده بود] سابقه نداشته است، خود آغازی است بر پایان این ماجرا.

حزب توده (کمونیست) نیز درباره مقابله و درگیری مردم ساکن در «منطقه خارج از محدوده» با مسئولان شهرداری، به انتشار خبرهایی پرداخت. در تابستان ۱۹۷۸ نشریه نویه ارگان حزب توده ایران، از وقوع درگیری‌هایی در شمیران‌نو، مجیدیه، شمس آباد، افسریه، کاظم آباد و مشیریه گزارش داد و نیز یادآور شد که در کاظم آباد، مسئولان شهرداری با مقاومت چشمگیر مردم مواجه شده‌اند و در این درگیری یک نفر کشته شده است. درگیری‌های میان مردم «منطقه خارج از محدوده» و مسئولان شهرداری طی سال‌های ۷۷-۱۹۷۵ شدت گرفت. اما باید تأکید کرد که «محرومان» به لحاظ سیاسی و به مثابه ارتش آتی روحانیون، تنها چند ماه پیش از پیروزی انقلاب مبادرت به شرکت در قیامی گسترده کردند. فقط چند روز پیش از بازگشت [امام] خمینی به ایران، هنگامی که «بختیار» - نخست‌وزیر وقت - به منظور جلوگیری از ورود ایشان، فرودگاه تهران را بست، قیام وارد مرحله‌ای حساس شد. درگیری‌های خونین میان گروه‌های تظاهرکننده - که آن زمان با حالت تهاجمی بیشتری عمل می‌کردند - و نیروهای نظامی، گسترده‌تر شده بود. همین درگیری‌ها بود که نقش گروه‌های «محروم» را در دامنه‌دارتر شدن مبارزه انقلابی نمایان کرد.

بسیاری از آن مردمی که در روزهای نخست انقلاب، به مقابله با نیروهای نظامی برخاستند، از «محرومان» بودند. وقایع بعدی که چند روز پیش از بازگشت [امام] خمینی اتفاق افتاد، این واقعیت را به روشنی نشان می‌دهد. یکی از این مقابله‌های عمده در خیابان انقلاب در نزدیکی دانشگاه تهران و در دورهٔ خشونت‌بار بیست‌وهفتم تا بیست‌وهشتم ژانویهٔ ۱۹۷۹ روی داد. بسیاری از تظاهرکنندگانی که در میدان آزادی (نزدیک فرودگاه تهران) و خیابان‌های آن حول و حوش در انتظار رسیدن [امام] خمینی بودند، هنگامی که با ستیزه‌جویی نیروهای نظامی مواجه شدند، در همان بیست‌ونهم ژانویه راه برگشت به دانشگاه تهران را در پیش گرفتند.

مردمی که قصد شرکت در مراسم استقبال از امام خمینی را داشتند، وقتی شنیدند که به او اجازهٔ آمدن نداده‌اند، در راه بازگشت از میدان آزادی در خیابان انقلاب دست به تظاهرات زدند. آن‌ها به مقابله با نیروهای نظامی پرداختند و در جریان درگیری، ده‌ها تن از مردم کشته و بسیاری از آن‌ها زخمی شدند.

یکی از کسانی که در تظاهرات شرکت داشت، جریان واقعه را این‌گونه تعریف کرده است:

پیش از حرکت از میدان آزادی، مردمی که بسیار خشمگین بودند، به صحبت دربارهٔ حمله به [مأموران دولت در] فرودگاه به‌منظور ایجاد امنیت در فرودگاه برای ورود [امام] خمینی پرداختند. سایر گروه‌ها می‌خواستند که مردم به سوی دانشگاه تهران راه‌پیمایی کنند. جایی که روحانیون ضمن اجتماع در مسجد دانشگاه خواهان بازگشت [امام] خمینی بودند. و اقدامات اساسی صورت دهند. پیدا بود، آن مردمی که به‌طور خودجوش خواهان حمله به فرودگاه بودند، «مردم فقیر و بی‌سواد» از اهالی جنوب شهر بودند. این کار نه نوعی تظاهرات عادی بلکه یک راه‌پیمایی انقلابی بود. وقتی به نزدیکی میدان ۲۴ اسفند رسیدیم، ناگهان نیروهای نظامی شروع به تیراندازی کردند. تعداد زیادی کشته و زخمی شدند... اما باید بگویم، بسیاری از آن‌هایی که عملاً در خیابان‌ها موانع ایجاد می‌کردند، مردمی فقیر و بی‌سواد از نواحی جنوبی بودند.

عکس‌هایی که در روزنامهٔ کیهان به چاپ رسیده است و مردم را در حال ایجاد موانع، مثلاً در خیابان انقلاب، نشان می‌دهد، از خاستگاه «محرومان» شرکت‌کننده در اقدامات انقلابی حکایت می‌کند.

گزارش‌های مربوط به تظاهرات بیست‌هفتم تا بیست‌ونهم ژانویه در تهران، گواهی بر افراطی شدن قیام و نقش عمده «محرومان» در این زمینه است. برای مثال، کیهان (بیست‌ونهم ژانویه) گزارش داد که «نواحی جنوبی و شرقی تهران غرق در دود و آتش شده‌اند». همچنین، کیهان (اول فوریه) گزارش داد که: «بیشتر وقایع [خونین] در میدان راه‌آهن، خیابان سی‌متری و میدان انقلاب روی داده‌اند». برخی از «محرومان» از نواحی مسکونی و محله‌های کارگری واقع در اطراف میدان راه‌آهن می‌آمدند. لازم به یادآوری است که حتی در درگیری‌های خونینی که در نواحی اطراف دانشگاه تهران، مانند سی‌متری و میدان انقلاب رخ می‌داد، حضور «محرومان» بسیار مشهود بود. نباید این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که چون این تظاهرات در نواحی مدرن مرکز تهران اتفاق می‌افتاد، گروه‌های شغلی متوسط مدرن در این وقایع نقش برتری داشته‌اند. شاهدان، بی‌آنکه اهمیت مشارکت گروه‌های شغلی متوسط مدرن را در این تظاهرات انکار کنند، معتقدند که وقتی تظاهرات به خونریزی و درگیری کشیده شد، «محرومان» فعال‌تر از سایر گروه‌های انقلابی بودند. نخست آن‌که علت بروز درگیری‌های خونین طی بیست و هفتم تا بیست‌ونهم ژانویه و سپس در روزهای اول تا سوم فوریه در اطراف دانشگاه تهران، مخالفت حکومت با اجازه بازگشت [امام] خمینی به ایران بود. دوم آن‌که روحانیون ضمن تحصن در مسجد دانشگاه خواهان بازگشت [امام] خمینی بودند. حامیان روحانیون در دانشگاه و سایر نقاط اطراف دانشگاه اجتماع می‌کردند. سوم آن‌که بسیاری از گروه‌های «محرومان» جنوب تهران همزمان در درگیری‌های اساسی در این ناحیه شرکت داشتند. برای مثال، کیهان (دوم فوریه ۱۹۷۹) در گزارشی از درگیری‌های عمده اول فوریه زیر عنوان «دود و آتش در تهران» نوشته است: «تظاهرات دیروز عمدتاً در نواحی جنوب شهر اتفاق افتاد».

مشارکت روزافزون «محرومان» در روزهای پایانی پیش از بازگشت [امام] خمینی، باور روحانیون را، که از طریق گروه‌های مذهبی جوان به‌خوبی مجراهای ارتباطی را سازمان‌دهی کرده بودند، درباره اهمیت این گروه‌های حاشیه‌ای تصدیق کرد. روحانیون برای افزایش محبوبیت خود و کسب حمایت این گروه‌ها، به ایجاد «فروشگاه‌های اسلامی» که مواد غذایی و پوشاک را به قیمت‌های بسیار نازل و در برخی موارد به‌صورت رایگان میان این مردم توزیع می‌کردند، همت گماشتند. طی پانزده روز پیش از [پیروزی] انقلاب صدها فروشگاه از این دست ایجاد شد. به گزارش همین روزنامه، علاوه بر فروشگاه‌های اسلامی، شعبات متعددی از «بنیادهای

قرض‌الحسنه اسلامی» تأسیس شدند. بنیادهایی از این‌دست در تهران و بسیاری از سایر شهرها نیز دایر گردیدند. بنیادهای اسلامی دیگری را نیز عمدتاً بازاریان تأسیس کردند. این بنیادها اعلام نمودند که حتی به دهقانان هم وام می‌دهند. برای مثال، در شیراز «بنیاد شرکت سهامی اسلامی» اعلام کرد که دهقانان می‌توانند جهت کشت زمین‌های خود از این بنیاد که در خیابان زند و در مسجد آقا قاسم تأسیس شده است، وام دریافت کنند. روحانیون با کمک گرفتن از بازاریان و از طریق پرداخت وام، تحویل سوخت رایگان به فقرا، فروش مواد غذایی و پوشاک به قیمت‌های بسیار نازل یا اصولاً تحویل آن‌ها به صورت رایگان و تأمین میوه‌های رایگان برای افراد فقیر، به ارائه بدیلی «انسانی» به جای حکومت شاه، برای «محرومان» و سایر مردم پرداختند.

ویژگی دیگر قیام، وجود اهداف خاصی برای حمله بود. گروه‌های انقلابی به جاهای متعددی که به منزله نشانه‌های سیاست‌نوسازی و غربی‌شدن شاه با ویژگی‌های مخرب اجتماعی - فرهنگی محسوب می‌شدند، از قبیل کافه‌ها، سینماها، رستوران‌ها، مشروب‌فروشی‌ها و... حمله و آن‌ها را تخریب می‌کردند.

طی دو روز درگیری‌های خونین در تهران و سایر شهرهای بزرگ، اساسی شدن قیام جلوه بیشتری به خود گرفت. در وقایع یازدهم تا دوازدهم فوریه که انقلاب اسلامی ایران را به بار نشاند، «محرومان» نقش فعالی را ایفا کردند. البته تأکید بر شرکت «محرومان» در درگیری‌های خونین، به معنای نادیده گرفتن شرکت سایر گروه‌ها، نظیر جوانانی از گروه‌های شغلی مدرن، نیست بلکه بدین معناست که سایر گروه‌ها در حاشیه قرار داشتند و در موقعیت‌های رهبری نبودند. با آن‌که «محرومان» خود شرکت فعال داشتند، به اتحادی نهانی با گروه‌هایی از جمله گروه‌های شغلی سنتی متوسط و سطح پایین شهری نیز کشانده می‌شدند.

تصاویری که در آن زمان در روزنامه‌های مختلف کشور منتشر می‌شد و صحنه‌های درگیری‌های مسلحانه انقلابی در تهران را نشان می‌داد، به نوعی بیانگر خاستگاه اجتماعی بسیاری از نیروهای انقلابی مسلح است. برای مثال، تصاویر آن دسته از نیروهای انقلابی که به پایگاه‌های ارتش بازمی‌گشتند تا آموزش نظامی ببینند و به «مدافعان همیشگی انقلاب» مبدل شوند؛ و نیز عکس‌هایی از خودروهای مورد استفاده در جریان درگیری‌های مسلحانه در تهران که خود بسیاری از آن‌ها، وانت‌بارهایی بودند که برخی از «محرومان» به منظور امرار معاش از آن‌ها استفاده می‌کردند [گواهی بر این مدعا به شمار می‌روند

نهادینه شدن انقلاب

الف - به لحاظ سیاسی

دولت موقت «بازرگان» دولتی لیبرال بود و نه دولتی روحانی. [امام] خمینی تا حدودی لیبرال‌ها را برای اداره دولت برگزید تا مقاصد دموکراتیک خود را تحقق بخشد. در مرحله نهایی انقلاب، روحانیون، لیبرال‌ها را منزوی و دولت «بازرگان» را نیز برکنار کردند؛ این روند چند صباحی به طول انجامید. در مارس ۱۹۷۹، براساس یک همه‌پرسی، استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران به تصویب رسید. [امام] خمینی به مخالفت با تشکیل مجلس مؤسسان پرداخت و اعلام کرد که تنها مجلس قانونی جهت بازنویسی قانون اساسی جدید جمهوری اسلامی ایران، مجلس خبرگان خواهد بود. این مجلس، با انتخاب شدن اعضای آن، تشکیل جلسه داد و به نوشتن قانون اساسی اسلامی برای حکومت جدید همت گماشت.

تصرف سفارت ایالات متحده در نوامبر ۱۹۷۹، سقوط دولت «بازرگان» را به همراه داشت و زمینه را برای تشکیل دولتی مذهبی‌تر فراهم کرد. یک‌ماه بعد، همه‌پرسی قانون اساسی برگزار شد و قانون اساسی اسلامی به تصویب اکثریت قاطع مردم (بیش از ۹۰ درصد) رسید. برای تکمیل نهادینه‌شدن جمهوری اسلامی، انتخابات ریاست جمهوری در ژانویه ۱۹۸۰ برگزار گردید و در نتیجه آن، «ابوالحسن بنی‌صدر» نخستین رئیس‌جمهور نظام جمهوری اسلامی ایران شد. وی خواهان همکاری با گروه چپ‌گرای اسلامی مجاهدین خلق بود و «مسعود رجوی»، رهبر مجاهدین، را به‌عنوان نخست‌وزیر خود پیشنهاد کرد. روحانیون پیشنهاد او را نپذیرفتند، او نیز از پذیرفتن تعدادی روحانی در کابینه خود سرباز زد و این بن‌بستی سیاسی پیش آورد.

در ژوئن ۱۹۸۱، نیروهای مسلح انقلاب یعنی کمیته و سپاه پاسداران، به دفاتر ریاست جمهوری در تهران و سایر شهرهای ایران و نیز به دفاتر مجاهدین خلق حمله‌ور شدند. «بنی‌صدر» و «رجوی» با هواپیمایی نظامی به پاریس گریختند. روحانیون، گروه‌های سیاسی مخالف را سر جای خود نشاندهند و بدین ترتیب قدرت و حکومت مذهبی خود را کاملاً تثبیت کردند. نخستین دولت مذهبی ایران نوین، در تابستان ۱۹۸۱ تشکیل شد. به فاصله کوتاهی پس از برکناری «بنی‌صدر»، «رجایی» به سمت ریاست جمهوری و «حجت‌الاسلام باهنر» به مقام «علی‌نخست‌وزیری» رسید. به این دو در اوت ۱۹۸۱ سوء قصد شد و پس از آن خمینی - [آیت‌الله] خامنه‌ای - «جانشین کنونی [امام] به سمت ریاست جمهوری انتخاب گردید.

ب - از نظر اقتصادی

بازارها همچنان حتی پس از انقلاب مراکز مهم توزیع مجدد به‌شمار می‌آمدند و در جریان جنگ ایران و عراق هم به‌مثابه نهادی سهمیه‌ای نقشی اساسی ایفا می‌کردند. همچنین، در سیاست‌های دولتی از بازارها جانبداری یا حمایت می‌شد. به لحاظ نفوذ و اقتدار، جابه‌جایی خاصی از مجموعه طاعوتیان (سرمایه‌داران غیرمسلمانی که در حکومت شاه حمایت می‌شدند و در اقتصاد ایران مجراهای عمده واردات و صادرات را در کنترل خود داشتند) به مجموعه تاجران بازاری به چشم می‌خورد.

از این گذشته، همکاری بازاریان و روحانیون پس از انقلاب نیز تداوم یافت، با این حال، روحانیون با به دست گرفتن قدرت حکومت و دسترسی به منابع کشور - از جمله نفت که مهم‌ترین منبع درآمد ایران بود - از بازاریان مستقل‌تر شدند، حال آن‌که بازاریان به لحاظ قدرت سیاسی در حمایت از منافع خود همچنان به روحانیون وابسته بودند. بازار به‌مثابه نهادی اجتماعی - اسلامی همچنان همان نقش محوری خود را در یکپارچگی اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی رعایای روستایی در روستاهای ایران ایفا می‌کند.

در سیاست‌های دوره پس از انقلاب، تعهد حاشیه‌نشین‌ها تقویت گردید. به بسیاری از آن‌ها قطعه زمینی در حاشیه بیرونی شهرها داده شد تا در آن‌جا برای خود خانه‌سازی کنند. آن‌ها همچنین پروانه کسب و کار گرفتند و در مشاغل همچون «مسئولان تحقیقات مذهبی» و پاسداران انقلاب به کار اشتغال یافتند (البته پس از جنگ ایران و عراق، سپاه پاسداران انقلاب در نیروهای مسلح ادغام شد). همان‌گونه که در پی یادآوری می‌شود، موجودیت منابع چشمگیر کشور نهادینه شدن انقلاب را امکان‌پذیر کرد؛ با آن‌که جنگ ایران و عراق برای بسیج نیروها حائز اهمیت بود، اما در درازمدت روند نهادینه شدن را در معرض تهدید قرار داد...

بخش نفت نیز دارای اهمیت ویژه راهبردی است، زیرا حکومت ایران - و رهبری روحانیت - برای تأمین بودجه برنامه‌ها و طرح‌های توسعه‌ای که انقلاب را نهادینه می‌کنند، به درآمدهای آن وابسته است. روی هم رفته، شاید جنگ با عراق در مقایسه با انقلاب، فی‌نفسه اختلال شدیدتری را موجب شده باشد.

ارگان‌های انقلابی

در آستانه انقلاب، هنگامی که بر اثر تظاهرات و درگیری‌های پلیس و ارتش با تظاهرکنندگان نواحی فقیرنشین، شالوده قدرت حکومت در حال فروپاشی بود، مراکز قدرت محلی که کمیته خوانده می‌شدند، به تدریج شکل گرفتند. کمیته که ارگانی کارآمد در مقابله با گروه‌های مخالف انقلاب (مثلاً چپ‌گرایان) به‌شمار می‌آمد، در مقام پاسداران امنیت انقلاب به فعالیت پرداخت و تا اواسط دهه ۱۹۸۰، که سرانجام با نیروهای انتظامی کشور یکی شد، همچنان نقش نیروهای پلیس را ایفا نمود.

ارگان دیگری که به موازات کمیته‌ها تأسیس شد و به فعالیت پرداخت و اصولاً در نخستین دهه پس از انقلاب نقشی حساس ایفا کرد، سپاه پاسداران انقلاب بود. این ارگان بیشتر شامل جوانانی از محله‌های فقیرنشین و گروه‌های شغلی متوسط سنتی بود که روحانیون و گروه‌های مذهبی آن را سازمان‌دهی کرده بودند، چرا که اعتمادی به نیروهای مسلح ارتش نداشتند. سپاه پاسداران، که در ابتدا به‌صورت نیروی مسلح نسبتاً کوچکی برای حفظ و حراست حکومت اسلامی در برابر نیروهای ضد انقلاب آغاز به کار کرد، در جریان جنگ ایران و عراق به‌صورت نیروی نظامی عظیمی درآمد. رفته رفته پاسداران به بخش مهمی از ارتش مبدل شدند و فرماندهان آن‌ها به‌مثابه افسران عالی‌رتبه، پست‌های کلیدی را در دست گرفتند.

انقلاب اسلامی؛ رهبری / مذهبی / [دگرگونی‌های] نمادین

علاوه بر استقرار حکومت اسلامی با رهبری مذهبی، بسیاری دگرگونی‌های نمادین دیگر تحقق می‌یافت که نشانه آغاز نظامی جدید بود. البته در این زمینه نمونه‌های متعددی را می‌توان به دست داد، اما فقط کافی است به مراسم نماز جمعه دانشگاه اشاره کنیم. به تدریج امام جمعه‌ها به نمایندگان متنفذ حاکمیت جدید مبدل شدند و با جانبداری از [امام] خمینی و سایر روحانیون به سازمان‌دهی تظاهرات پرداختند. آن‌ها مقامات غیرروحانی، لیبرال‌ها و دیگران را زیر نظر داشتند و نیز می‌کوشیدند تا نفوذ علمای سنتی‌تر را محدود کنند. افزون بر این‌ها، عملاً بر کار استناداران نظارت می‌کردند.

حکومت اسلامی، در پاسخ به تقاضاهای گروه اجتماعی کلیدی انقلاب، یعنی «محرومان»، سازمان‌دهی [یا همان «مستضعفان» - م] به تأسیس بنیاد مستضعفان مبادرت ورزید تا به عرضه و

کمک‌هایی برای این دسته از مردم بپردازد.

هرچند، گزارش‌های مربوط به «محرومان» محدودند، اما می‌توان از طریق آن‌ها به سوابق مربوط به خاستگاه بسیاری از شهدای انقلاب دست یافت. از تصاویر شهدا و درگیری‌های خونینی که در آخرین روزهای روند انقلاب در روزنامه‌ها به چاپ رسیده‌اند، خاستگاه آن‌ها بهتر درک می‌شود. ماشین‌ها، وانت‌بارها و کامیون‌هایی که نیروهای انقلابی در آخرین روزهای انقلاب به وسیله آن در تهران جابه‌جا می‌شدند، عمدتاً به «محرومان» تعلق داشتند. این خودروها معمولاً منبع درآمد آن‌ها بودند. کسانی که در انقلاب شرکت داشتند و روند آن را به خاطر می‌آوردند، با آن دسته از نواحی شهری که مجالس ترحیم شهدا در آن‌جا برگزار می‌شد، آشنایی دارند.

روی هم رفته، یقیناً بیشترین تأثیر انقلاب، به لحاظ سیاسی و نهادی بوده است. آنچه در این جا بدیهی به نظر می‌رسد، سیاسی شدن است یعنی مشارکت توده‌های عظیم مردم، به‌ویژه حاشیه‌نشین‌ها و فقرای شهری، در روندهای سیاسی که حتی بدون حضور احزاب سیاسی نیز همچنان تداوم می‌یابد. امروزه جناح‌های سیاسی به فعالیت می‌پردازند و نقشی درخور اهمیت ایفا می‌کنند. یادگیری مشارکت و مذاکره در فرایندهای سیاسی، زمینه را برای دگرگونی‌های آینده مهیا می‌کند. شرایط سیاسی محلی حاشیه‌نشین‌ها و فرصت‌های مشارکت و یکپارچگی بیشتر در زندگی اقتصادی، سیاسی و نمادین ایران، از جمله اموری هستند که به دگرگونی‌های ریشه‌ای نیاز داشته و دارند.

ائتلاف جوامع مدنی مدرن و سنتی

پیروزی انقلاب اسلامی ایران به اتحاد انقلابی میان گروه‌های اساسی در جوامع مدنی سنتی و مدرن بستگی داشت. اصولاً ممکن نبود که انقلاب به موفقیتی دست یابد مگر آن‌که توافقی در خصوص اهداف دگرگون‌سازی انقلابی میان نمایندگان این دو جامعه مدنی صورت گرفته باشد. چنان‌که پیشتر گفته شد، گروه‌های مدرن لیبرال در دوره طولانی دیکتاتوری شاه برای رسیدن به آزادی وارد درگیری شدند. دو نماینده عمده این گروه‌ها، جبهه ملی و نهضت آزادی ایران، همواره از شاه به خاطر اعمال استبداد انتقاد می‌نمودند. با این حال، آن‌ها هیچ‌گاه از تغییر انقلابی حکومت جانبداری نمی‌کردند. همان‌گونه که خود آن‌ها در چندین جزوه و رساله طی دهه‌های

۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ابراز می‌کردند، آنان خواهان ایجاد اصلاحاتی در حکومت و کمک به استقرار و حاکمیت نظام دموکراتیک بودند. شعار عمده این گروه‌ها را «انتخابات آزاد» تشکیل می‌داد. طی روند توفنده انقلاب اسلامی، آن‌ها با وضعیت منحصربه‌فردی مواجه شدند که در آن، دو راه در پیش رو داشتند:

۱- قرار گرفتن در خارج از روند انقلاب و مصالحه با شاه در ایجاد اصلاحات حکومت،

۲- شرکت جستن در انقلاب و مصالحه با علما.

تحول بسیار سریع انقلاب و سرسختی شاه هرگونه احتمال مصالحه میان حکومت و نیروهای مخالف را محدود می‌کرد. افراد بسیار معدودی یافت می‌شدند که حاضر باشند موقعیت خود را به مخاطره بیندازند و بدون توجه به اقتدار اجتماعی [امام] خمینی، به منظور مذاکره، با حکومت ارتباط برقرار کنند. امکان داشت عواقب وحشتناکی در انتظار کسانی باشد که تن به مذاکراتی داده‌اند که مبتنی بر هرگونه مصالحه با شاه است. از این گذشته، تجارب تاریخی گروه‌های لیبرال به ایشان نشان داده بود که شاه در مذاکرات سیاسی شریکی معتبر به‌شمار نمی‌آید. آن‌ها ترجیح دادند که با شاه وارد مصالحه نشوند. برای نمونه، جبهه ملی به خاطر ارتباط نزدیک «شاهپور بختیار» با شاه حتی به اخراج او - که آخرین نخست‌وزیر شاه بود - از تشکیلات خود مبادرت ورزید.

بدین ترتیب، آن‌ها در انقلاب شرکت جستند و به همکاری با رهبری مذهبی آن پرداختند. آن‌ها دریافتند که نه تنها گروه‌های مذهبی و سنتی بلکه بسیاری از گروه‌های مدرن همچون معلمان، کارمندان، دانشجویان، چاپ‌گرایان و... نیز در انقلاب شرکت کرده‌اند. این گروه‌ها برای آن‌ها نیرویی اجتماعی فراهم می‌آوردند که می‌توانست در قدرت رهبری مذهبی انقلاب موازنه ایجاد کند. خواسته‌های دموکراتیک گروه‌های شهری مدرن، یکی از دعاوی عمده آنان در تاریخ نوین ایران بود. بر این اساس، آن‌ها مذاکراتی را با رهبری مذهبی آغاز کردند تا با آن به توافق برسند.

۱- [امام] خمینی و سایر رهبران مذهبی نیز دلایلی برای همکاری با لیبرال‌ها داشتند که آن‌ها را در نکات زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱- منزوی کردن شاه،

۲- جلوگیری از چرخش لیبرال‌ها به سوی شاه،

۳- بی‌طرف کردن ارتش.

[امام] خمینی و گروه مذهبی او می‌دانستند که اگر قرار است به پیروزی نسبتاً سریعی دست یابند، باید شاه را در انزوا قرار دهند. هرگونه مذاکره و تماس میان شاه و لیبرال‌ها امکان داشت که به تضعیف جبههٔ مخالفان مذهبی و طولانی‌تر شدن حیات حکومت بینجامد. [امام] خمینی و سایر رهبران مذهبی از اهداف دموکراتیک گروه‌های شهری مدرن و لیبرال‌ها آگاهی کامل داشتند. اهمیت پشتیبانی این‌گونه گروه‌ها برای پیروزی انقلاب، موجب شد تا رهبری مذهبی به مذاکره با لیبرال‌ها بپردازند. یکی از مهم‌ترین دوره‌های مذاکرات طی نوامبر و دسامبر ۱۹۷۸ و درست چند ماه پیش از براندازی حکومت سابق صورت گرفت. «مهدی‌بازرگان» روند مذاکرات لیبرال‌ها را هدایت می‌کرد. او با رهبری مذهبی در ایران در ارتباط مستقیم بود و البته سفری هم به پاریس کرد تا به ملاقات با [امام] خمینی و بحث و بررسی دربارهٔ شرایط خود برای همکاری با او بپردازد...

«کریم سنجابی» - رهبر جبههٔ ملی - خواهان دموکراسی و آزادی برای ایران بود. جامعهٔ مدنی مدرن در درگیری‌های انقلابی علیه دیکتاتوری شاه چهرهٔ خود را بیش از پیش نمایان می‌کرد. مشارکت انبوه طبقات متوسط مدرن در تظاهرات صلح‌آمیز علیه شاه و شعارهای آنان مبنی بر دموکراسی و آزادی، زنگ خطری بود که موجب شد، چشم دست‌اندرکاران حکومت به خواسته‌های آن‌ها مبنی بر برقراری دموکراسی، باز شود.

به علاوه، [امام] خمینی باید شاه را از طریق جذب تمامی گروه‌های جبههٔ مخالف منزوی می‌کرد و مانع از آن می‌شد که این گروه‌ها تحت تأثیر وعده‌های شاه قرار گیرند... پس از آخرین سفر «مهدی‌بازرگان» به پاریس و ملاقات او با [امام] خمینی، معلوم شد که توافقی میان این دو گروه صورت گرفته است. این موضوع هنگامی جلوهٔ آشکارتری یافت که نام اعضای «شورای انقلاب» در اختیار مطبوعات قرار گرفت. «بازرگان» و «کریم سنجابی»، هر دو از اعضای این شورا بودند. مصالحهٔ میان علما و لیبرال‌ها نمایان شد و با بیانیهٔ [امام] خمینی مبنی بر آن‌که «بازرگان» نخست‌وزیر قانونی ایران است، تقویت گردید. اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی شخصی لیبرال بود که در دورهٔ طولانی فعالیت‌های خود، مقاصد دموکراتیک خود را آشکار کرده بود. روحانیون داخل کشور به حمایت از «بازرگان» پرداختند و با تظاهرات انبوه مردم، «بازرگان» به مثابه نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران؛ نظامی که به زودی بنیان نهاده می‌شد، مشروعیت و

جنبه قانونی یافت....

چالش بر سر نام جمهوری

یکی از نخستین اختلافات میان علما و دولت لیبرال بر سر نام حکومت جدید بروز کرد. همه‌پرسی، شیوه‌ای بود که به حکومت آینده ایران مشروعیت می‌بخشید. دو حال و هوای انقلابی آن زمان و به خاطر قدرت پرچم‌بند [امام] خمینی، لیبرال‌ها دریافتند که همه‌پرسی به نظام سلطنتی خاتمه خواهد داد و به استقرار نظامی جمهوری خواهد انجامید. آن‌گاه این پرسش پیش آمد که کدام نوع جمهوری از طریق همه‌پرسی مشروعیت خواهد یافت. بر همین اساس، تنظیم و تدوین پرسش همه‌پرسی که قرار بود مردم بدان پاسخ «آری» یا «خیر» دهند، به‌ویژه برای لیبرال‌ها که خواهان جمهوری دموکراتیک بودند، اهمیت فراوان پیدا کرد. نام جمهوری به موضوعی داغ برای هر دو گروه مبدل شد. هشت روز پس از سرنگونی حکومت سابق، «مهدی بازرگان»، نخست‌وزیر وقت، پرسش همه‌پرسی را اعلام کرد. او در بیانیه‌ای مطبوعاتی اعلام داشت، پرسشی که باید مردم بدان پاسخ گویند، این است: «جمهوری دموکراتیک اسلامی، آری یا خیر». ... اما نظر [امام] خمینی چیز دیگری بود. وی با انتقاد از آوردن کلمه «دموکراتیک» در تنظیم پرسش و ویژه همه‌پرسی، خاطر نشان کرد که «جمهوری دموکراتیک، صورتی غربی است و ما نمی‌توانیم آن را بپذیریم».

... چالش بر سر صورت و محتوای جمهوری جدید همچنان ادامه داشت. لیبرال‌ها و نیروهای دموکراتیک می‌کوشیدند تا رشد تدریجی روحانیون را به نوعی جبران کنند. «انجمن وکلا» از طریق یکی از اعضای برجسته آن به نام «متین دفتری»، بیانیه‌ای مبنی بر فراخوان ایجاد «جبهه دموکراتیک ملی» صادر کرد. گروهی موقت برای سازمان‌دهی چنین جبهه‌ای گردهم آمدند و شروع به فعالیت کردند. آن‌ها برنامه‌های خود را بدین قرار اعلام نمودند:

همه‌پرسی فوری برای تغییر نظام سلطنتی، انتخاب فوری شورای هماهنگی انقلاب، محاکمات فوری علیه خائنان و آدمکشان، انتخاب گروهی به منظور تهیه و تنظیم قانون اساسی جدید، تضمین آزادی احزاب سیاسی و اتحادیه‌ها و انجمن‌ها، رفع تبعیض علیه زنان، به رسمیت شناختن آزادی عمل گروه‌های اقلیت و حذف نهایی سانسور.

... از آن‌جا که مشارکت زنان، یکی از روشن‌ترین ویژگی‌های انقلاب اسلامی بود و زنان ایران، چه آن‌ها که وابسته به گروه‌های شغلی مدرن بودند و چه آن‌هایی که به گروه‌های شغلی سنتی بستگی داشتند، بخش بسیار مهمی از تظاهرات و درگیری‌ها را در مبارزه با حکومت شاه تشکیل می‌دادند، [امام] خمینی به منظور جلب حمایت زنان و کاهش بیم و هراس زنان شهری مدرن از حاکمیت قوانین مذهبی بر ضد آن‌ها، اعلام کرد که: «زنان باید در مسائل عمده مملکت مشارکت داشته باشند». ... وی در مقابل تلاش گروه‌های دموکراتیک جهت قانونی و نهادینه کردن مفاهیم و اصول دموکراتیک... طی جلسه ملاقاتی با علما و طلاب دینی در قم، دولت را به شدت متهم کرد که در خصوص تغییر نظام دیوان‌سالاری شاهنشاهی، از خود ضعف نشان داده است. او دولت را به خاطر اتخاذ سیاست «گام به گام» آن به باد انتقاد گرفت و خاطر نشان کرد که «اگر انقلاب هم صرفاً گام به گام حرکت می‌کرد، در همان گام‌های نخست، قلم پاهایش را می‌شکستند». او در سخنرانی خود که از طریق تلویزیون پخش می‌شد، بار دیگر به ستیزه‌جویی با عقیده «جمهوری دموکراتیک» پرداخت و گفت:

اکنون که باید به تصمیم‌گیری در مورد صورت نظام سیاسی کشور بپردازیم - گرچه مردم عقیده خودشان را از طریق تظاهرات و انقلاب گفته‌اند - برای جلوگیری از بروز مشکلات بعدی در آینده، حال که تصمیم به برگزاری همه‌پرسی گرفته شده، شما [روحانیون] باید به روستاها و شهرها بروید و مردم را آگاه کنید. زیرا همه‌پرسی پدیده بسیار مهمی است که آینده کشور را معین می‌کند، و چنانچه می‌خواهیم کشوری اسلامی داشته باشیم، باید همه‌پرسی انجام بشود. بنابراین، مهم است که شما، که توانایی دارید، به نواحی و شهرهای آشنا یا ناآشنا بروید و مسائل سیاسی را برای مردم شرح بدهید و از آن‌ها دعوت کنید که به جمهوری اسلامی رأی بدهند، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر... بنده به جمهوری اسلامی رأی می‌دهم.

شکاف بین نیروهای انقلابی متحد

[امام] خمینی در مقام یک رهبر سیاسی مجرب، در طول زندگی سیاسی خود، هرگونه تلاش گروه‌های مختلف را که به منظور مجبور کردن او به اتخاذ موضع خاصی له یا علیه دیگر گروه‌ها صورت می‌گرفت، مردود می‌دانست. او پیش از به‌دست گرفتن قدرت سیاسی، فردی مردم‌باور

بود که علاقه بسیاری به گسترش پایگاه‌های حامیان سیاسی‌اش در نزد مردم داشت. [امام] خمینی موفق گردید حامیان تقریباً تمامی جناح‌های مخالف را برای به ثمر رساندن انقلاب اسلامی بسیج کند، ولی پس از سرنگونی شاه، برخوردهایی بین دو جناح اصلی، یعنی اصلاح‌طلبان و روحانیون، آغاز شد که [امام] خمینی را ناگزیر کرد عقاید خود را درباره این گروه‌ها بازگو نماید. شکاف بین [امام] خمینی و اصلاح‌طلبان، نتیجه اجتناب‌ناپذیر فرایند انقلاب بود. سیاست‌مداران و تحلیل‌گران اندکی چنین رویدادی را زیر سؤال بردند. ولی بسیاری امیدوار بودند که چنین شکافی به نفع اصلاح‌طلبان تمام شود. مورد اخیر همراه با دیگر عوامل دموکرات در جامعه انقلابی ایران، دولتی از نوع دموکراتیک را تبلیغ کرد که موجب افزایش محبوبیت آنان در بین سطوح شهری نوین گردید. گذشته از این، به نظر می‌رسید که آن‌ها کنترل حکومت را در دست دارند و روابط خوبی با ارتش برقرار کرده‌اند. [امام] خمینی و روحانیون، برای ایجاد حکومتی اسلامی، اصلاح‌طلبان را از قدرت حکومتی محروم کردند و مانع از ایجاد حکومتی دموکراتیک از نوع غربی شدند. تصرف تمامی قدرت سیاسی روشی دشوار برای بازسازی جامعه براساس نظریه «ولایت فقیه» بود. گذشته از این، [امام] خمینی و دیگر روحانیون به این مسئله آگاهی داشتند که نوسازی سریع جامعه ایران توسط پهلوی، بسیاری از ارزش‌های سنتی را از بین برده است. جامعه مدنی سنتی در حاشیه قرار گرفته و اهمیت خود را در ایجاد سازگاری بین قدرت حکومتی و عوامل جدید در جامعه مدنی نوین، از دست داده است. «بنابراین، نیت [امام] خمینی این نبود که نفوذ از دست‌رفته علما در جامعه مدنی را دوباره به دست بیاورد، بلکه قصدش کسب قدرت سیاسی در جامعه مدنی و حکومت و از بین بردن دوگانگی قدرت بین حکومت و جامعه مدنی بود.»

اتحادهای سیاسی و رویدادهایی که همگام با جنبش ملی‌گرایانه دهه‌های چهل و پنجاه (میلادی) آغاز گردید و در طول دوره سلطنت شاه ادامه یافت، این زنگ خطر را برای علما به صدا در آورده بود که نظریه‌های سیاسی جدید حتی بر متحدان قدیمی آنان (یعنی بازاری‌ها) تأثیر گذاشته است. بسیاری از بازاری‌ها از دگرگونی‌های جدید استقبال کرده بودند و ضدیتی با حکومت اصلاح‌طلبان نداشتند. هنگامی که [امام] خمینی تصمیم گرفت به اصلاح‌طلبان حمله کند و آنان را از قدرت سیاسی کنار بگذارد، لبه تیز حملات او متوجه بازاری‌ها هم شد. او اعلام کرد که بازاری‌ها با دریافت حمایت از «مستضعفان»، از مشارکت در انقلاب بازمانده‌اند:

اگر شما آمار شهدای انقلاب را به دست بیاورید - که هر کسی می‌تواند این آمار را به دست بیاورد - نمی‌توانید یک فرد دولتی در بین آن‌ها پیدا کنید. نمی‌توانید یک تاجر، یک اشراف‌زاده، یک افسر ارتش... در بین آن‌ها پیدا کنید. شهدا فقط از بین توده‌های مسلمان و نهیدستان هستند.

اصلاح‌طلبان، که [امام] خمینی به آن‌ها مستقیماً حمله کرده بود، برای محدود کردن قدرت روحانیون و جبران تأثیر حملات [امام] خمینی، تلاش‌های خود را افزایش دادند. برای محدود کردن قدرت نظامی روحانیون، دولت اعلام کرد که «کمیت‌های انقلاب» بایستی منحل شوند و قدرت آن‌ها به دولت انتقال یابد. ... به موازات آن‌که چپ‌گراها اقدامات خود را برای بسیج طرفداران شهری علیه روحانیون، تشدید کردند،... علمای تندرو نیز به تلاش‌های خود برای مقابله با جنبش اصلاح‌طلبان افزودند. «هاشمی رفسنجانی» یکی از مهم‌ترین عواملان بسیج روحانیون در حزبی به نام «حزب جمهوری اسلامی»، درباره‌ی هرگونه قصوری به عناصر مذهبی هشدار داد و آن‌ها را به سازمان‌دهی فعالیت‌های خود علیه حملات اصلاح‌طلبان تشویق کرد. همچنین [امام] خمینی نیز مردم را آگاه کرد که دقت کنند و فریب اصلاح‌طلبان را نخورند:

شما، هر کجا که هستید، آگاه باشید و از حقوق خود دفاع کنید. به دروغ‌ها گوش ندهید. به حرف‌گروه‌هایی که چیزی در مورد اسلام نمی‌دانند و بر ضد اسلام هستند، گوش ندهید. آن‌ها می‌خواهند بر سر مردم کلاه بگذارند. راه شما، راه اسلام است. راه شما، تأسیس جمهوری اسلامی است. من به جمهوری اسلامی رأی می‌دهم و از شما نیز می‌خواهم به جمهوری اسلامی رأی بدهید، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر، جمهوری اسلامی. کسانی که در مورد «جمهوری» سخن می‌گویند، باید بدانند که «جمهوری»، فقط یعنی اسلام، نه یک «جمهوری دموکراتیک» که دیگران از آن سخن می‌گویند. «جمهوری دموکراتیک» یک قالب غربی است. آن‌ها می‌خواهند همان مشکلات را در قالب‌هایی نو بر سر ما بیاورند. هیچ‌کدام از آن‌ها در این جنبش انقلابی شرکت نداشته‌اند. آن‌هایی که امروز می‌خواهند از ثمرات این انقلاب برخوردار شوند، هرگز در این جنبش شرکت نداشته‌اند... افرادی را که در خارج بوده‌اند و برای چیدن میوه آمده‌اند، نپذیرید؛ آن‌هایی را که منفعلانه به حوادث کمک می‌نگریستند یا به رژیم کسانی که [شاه] می‌کردند و حالا انقلابی شده‌اند، نپذیرید.

قلم‌هایشان مسموم است و علیه اسلام می‌نویسند و تصورات «ملی‌گرایانه» و «دموکراتیک» را در بین مردم اشاعه می‌دهند، مورد قبول ما نیستند و ما آن‌ها را نمی‌پذیریم.

سرانجام در انتخابات دوازدهم فوریه سال ۱۹۷۹، حکومت پادشاهی برانداخته شد و جمهوری اسلامی به منزله نظام سیاسی جدید ایران مشروعیت یافت.

انتخابات، یکی از ابزارهای سیاسی نوین بود که عوامل انقلابی از آن به‌طور موفقیت‌آمیزی برای مشروعیت بخشیدن به نظم سیاسی نوین استفاده کردند... استفاده از نهاد انتخاباتی صرفاً ابزاری موقت نبود که به اتحاد با اصلاح‌طلبان بستگی داشته باشد، بلکه روش سیاسی پایداری بود که همگام با فرایندهای سیاسی نوین به حکومت اسلامی مشروعیت می‌بخشید.

... در آغاز ماه ژوئن، در خصوص تأسیس «مجلس قانون اساسی» (Constitutional Assembly) بین جناح‌های مخالف، دولت و برخی رهبران مذهبی از یک‌سو و روحانیون از سوی دیگر بحثی درگرفت. روحانیون تأسیس «مجلس قانون اساسی» را که وعده داده شده بود، از آن‌رو که آن را به‌مثابه گامی به سوی مشروعیت جامعه مدنی نوین می‌دانستند، مردود اعلام کردند. در نتیجه از پذیرش هرگونه اقدامی که برای مشروعیت بخشیدن به وجود گروه‌های سیاسی و اجتماعی بانفوذ صورت می‌گرفت، سرباز زدند. چنانچه قبلاً ذکر شد، قصد اصلی روحانیون از تلاش برای به دست گرفتن قدرت سیاسی، ایجاد تغییرات بنیادی در دولت و جامعه مدنی بود. پذیرفتن «مجلس قانون اساسی» امکان داشت چنین نظمی را به مخاطره بیندازد و جامعه مدنی نوین را مجاز کند تا بر همان مسئله تأسیس جمهوری دموکراتیک تأکید نماید. بنابراین، موضوعاتی که درباره تأسیس مجلس بود، خود یکی از منشأهای اصلی برخورد بین جامعه مدنی نوین و روحانیون گردید. پس از چند ماه مناظره و حمله به یکدیگر، [امام] خمینی اعلام کرد که:

«ما می‌خواهیم یک کشور اسلامی تشکیل دهیم؛ ما یک کشور غربی نمی‌خواهیم

و قانون اساسی مسکو یا امریکا را نمی‌خواهیم».

[امام] خمینی پیشنهاد کرد به جای تأسیس «مجلس قانون اساسی»، مجلسی متشکل از رهبران مذهبی تحصیل‌کرده در زمینه حقوق اسلامی تأسیس شود. این مجلس جدید «مجلس خبرگان» (The Assembly of Experts) نامگذاری شد. در نتیجه شکست جامعه مدنی نوین در یکی

از مهم‌ترین کشمکش‌های خود با روحانیون، قدرت روحانیون تقویت شد.

روحانیون برای ایجاد نظارت بر حوزه مدنی و دولت، نمی‌توانستند قدرت بازار را نیز بپذیرند. [امام] خمینی چندین بار پس از پیروزی سیاسی انقلاب، بازاری‌ها را به باد انتقاد گرفته و آن‌ها را به گران‌فروشی و سوءاستفاده از نیازهای مسلمانان متهم کرده و گفته بود که آن‌ها مسلمانان غیرمنصفی هستند. در آغاز جولای ۱۹۷۹ ایشان به این نکته اشاره کرد که:

«بازاری‌ها فاسد شده‌اند. آن‌ها فکر می‌کنند وقتی [تولد امام غایب] را چراغانی

کرده و جشن بگیرند، می‌توانند امام غایب را راضی کنند.»^۶

... در چنین شرایطی، جلسات متعددی بین نخست‌وزیر «بازرگان»، «آیت‌الله طالقانی» - رهبر مذهبی میانه‌رو - [امام] خمینی برگزار شد تا برخوردهای بین روحانیون و دولت را مهار کنند. اما هدف روحانیون، از میان برداشتن تمامی عناصر اجتماعی و سیاسی‌ای بود که ممکن بود جدایی بین حکومت اسلامی و جامعه مدنی را تشدید کنند. به عبارت دیگر، هدف آن‌ها ایجاد حکومتی مذهبی بود که حاکم بر توده‌ای همگن به نام امت باشد....

دور کردن گروه‌های مخالف از هرگونه تأثیرگذاری اساسی بر تصمیم‌گیری سیاسی و ارگان‌های اجرایی، بایستی از طریق ابزارهای نوین انتخابات و قانون اساسی، نهادینه می‌شد. انتقال از «مجلس قانون اساسی» به مجلسی متشکل از خبرگان مذهبی، گامی مهم در جهت حذف اصلاح‌طلبان و مخالفان از ارگان‌های تصمیم‌گیری و تضمین جایگاه‌های قدرت برای روحانیون بود. در آستانه انتخابات «مجلس خبرگان» [امام] خمینی اعلام کرد که: «اگر قانون اساسی اسلامی نباشد، نه من و نه مردم آن را تصویب نخواهیم کرد». در نتیجه مباحثات و جلسات بین نخست‌وزیر «بازرگان»، «آیت‌الله طالقانی» و [امام] خمینی، توافقی حاصل شد که بر طبق آن «شورای انقلاب» که عمدتاً متشکل از روحانیون بود، با دولت درهم آمیخت. نخست‌وزیر اصلاح‌طلب قصد داشت «شورای انقلاب» را زیر نظارت دولت دربیآورد، ولی ارگان‌ها و مراکز قدرت کنترل نشده، زیر نفوذ مستقیم روحانیون عمل می‌کردند. این ادغام، آغازی بر پایان حکومت اصلاح‌طلب در ایران پس از انقلاب به‌شمار می‌آمد. بسیاری از ادارات و وزارتخانه‌ها زیر نظارت روحانیون درآمدند. برخی از روحانیون که در آینده جمهوری اسلامی نقش‌های مهمی را ایفا کردند، بر وزارت آموزش و پرورش، وزارت دفاع و وزارت فرهنگ و ارشاد، اعمال نظارت نمودند. ... نخست‌وزیر «بازرگان» که به واسطه تصاحب قدرت از سوی

روحانیون شگفت‌زده شده بود، کمی قبل از سقوطش در مصاحبه‌ای با «آریانا فالاجی» (Oriana Falaci) چنین گفته بود:

چیزی پیش‌بینی نشده و غیرقابل پیش‌بینی پس از انقلاب به وقوع پیوست. آنچه که اتفاق افتاد این بود که روحانیون ما را شکست دادند و موفق شدند کشور را در دست بگیرند.

... در اکتبر و نوامبر ۱۹۷۹، حملات علیه روزنامه‌ها، انجمن‌ها و سازمان‌های اصلاح‌طلب و مخالف شدت گرفت. حملات آشکار علیه فعالیت‌های جناح‌های مخالف، نظیر تظاهرات‌ها و فروختن روزنامه در مرکز تهران و دیگر شهرهای بزرگ، گواه آن بود که زندگی «حکومت موقت» اصلاح‌طلبان به سر آمده است. در چهارم نوامبر ۱۹۷۹، یک گروه دانشجویی، سفارت آمریکا را اشغال و اعلام کردند که ایالات متحده آمریکا دشمن اصلی ایران اسلامی است و لذا خواستار قطع هرگونه رابطه‌ای با آمریکا شدند. آن‌ها همچنین دولت موقت را متهم کردند که سعی دارد «روابطی خوب» با «دشمن مردم» یعنی آمریکا، برقرار و زمینه را برای بازگشت آن به ایران فراهم کند. نخست‌وزیر «بازرگان» در ملاقاتی کوتاه با [امام] خمینی استعفا کرد و دولت موقت سرنگون شد.

پی‌نوشت

۱- ابن مقاله، ترجمه‌ای از فصل نهم کتاب *انقلابی ایران* است که مشخصات آن به شرح زیر است:

- Kamali, Ma'sood. *Revolutionary Iran*, London: Ashegate, 1998.

۲- وابستگی متقابل بین روحانیون و بازار، ادعایی است که برخی از اندیشه‌گران در تحلیل انقلاب به آن

اشاره کرده‌اند که البته وجود چنین وابستگی بسیار محل تردید است.

۳- این ادعای نویسنده مقاله است.

۴- در اصل انگلیسی این متن، چهار عامل نوشته شده ولی در ذیل آن به توضیح پنج عامل پرداخته است.

۵- این امری مسلم و بدیهی است که تمام قشرهای مردم، رهبری امام خمینی (ره) را پذیرفته بودند و امام

رهبر تمام مردم ایران محسوب می‌شد. همچنین نقش محوری حاشیه‌نشینان شهری در پیروزی انقلاب اسلامی

محل تردید است. انقلاب اسلامی، انقلابی شهری بود که تمام قشرهای شهرنشین در آن فعالانه حضور داشتند.

۶- این نقل قول نشان‌دهنده آن است که روحانیت مبارزی که در پیروزی انقلاب نقش اصلی را ایفا کردند به

بازاری‌ها بهای چندانی نمی‌دادند. بدین ترتیب نویسنده با این نقل قول، فرض اصلی مقاله خود را به چالش

کشیده است.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی